

حتماً به گوش درخت‌ها می‌رسانم

سرم را از پرنده‌ها خالی کرده‌اند
گیرم دارکوبی نوک بزند
من که ادامه‌ی ابرها را نخواسته بودم
در آسمان نارنجی

اتاقِ تاریکِ من

از گوشم می‌شنوم
جیرجیر دری است که به زندگی‌ام بسته می‌شود

در چشمم می‌بینم
پرده‌ها را کیپ کشیده‌اند

کویرهایم از نقشه آب می‌خورند
و هنوز دست به کارند
آن دست‌ها که نگهبان چشمه را نمی‌خواست

من این خبر را
حتماً به گوش درخت‌ها می‌رسانم

بلوط پیرم
و اراده‌ی چیزی
دارد از من به سرزمین‌های سبز کشیده می‌شود

لاک پشت

زمین می‌گذارم
که لاک پشت واژگون را
به حالت طبیعی‌اش برگردانم
کوله پشتی‌ام نمی‌داند
ذرات شن
و خاشاک راه
بر وفق باد می‌وزند

دارم به خالیِ قمقمه‌ام خو می‌کنم
مهم نیست
که همراهانم از راه نرسیده‌اند

انتخاب بیابان
سخت به فرسایش روح کمک می‌کند
آن‌جا می‌توانید
اندام خود را فراموش کنید
و در سفری دور ...

کوله پشتی‌ام را برمی‌دارم
و می‌بینم
لاک پشتی بر ذرات شن دور می‌شود

بعضی از ما

بعضی از ما
صورت‌هایی پوشیده از ابر داشتیم
هرجاکه بودیم
همه ما را
با انگشت به هم نشان می‌دادند
یک بار هم که خواستیم
این ابرها را
از صورتمان بتکانیم
ترسیدیم
آب
از حدودِ واقعیت سرریز کند

بعضی از ما
همان کسانی بودیم
که اصلاً قرار نبود
هیچ‌وقت
قدم به این برهوت بگذارند